

نقد برخی دیدگاه های فمینیستی در رابطه با خشونت علیه زنان

متن سخنرانی سهیلا دهماسی در اتاق پالتاکی "اتحاد زنان آزادیخواه" در تاریخ 9 دسامبر 2007

همانطور که میدانید عنوان سخنرانی من نقد برخی دیدگاه های فمینیستی در رابطه با خشونت علیه زنان است. در نتیجه فکر می کنم که در ابتدا لازم است خیلی کوتاه در مورد دیدگاه فمینیستی به طور کلی توضیحی بدهم. چون در جنبش زنان در ایران نیز این موضوع کمتر مورد نقد قرار گرفته و حتی دیده شده که بعضی ها آنقدر از ماهیت فمینیسم بی اطلاع هستند که فکر می کنند فمینیسم یک لغت خارجی برای جنبش زنان است. امروز هم کسانی پیدا شده اند (از میان فمینیست های ایرانی) که آگاهانه سعی می کنند فمینیسم را به عنوان یک دانش که گویا زنان باید به آن مجهز شوند، جا می زنند. البته چنین چیزی را تنها با تحریف تاریخ و زیر پا گذاشتن همه مبارزات تاریخی ای که مثلاً زنان در غرب تحت رهبری و تلاش های بیدریغ کمونیست هائی چون کلارا زتکین، رزا لوکزامبورگ، کولنتای و غیره بر علیه فمینیسم و همه اندیشه های بورژوائی نسبت به موضوع زن انجام داده اند، شاید بشود به خورد زنان مسول و مبارز داد.

سخنم را از موضوع اصلی ستم بر زن شروع میکنم، یعنی ستم خاصی که در جوامع طبقاتی به زنان- صرفنظر از این که به کدام طبقه تعلق دارند و صرفاً به خاطر این که زن هستند- وارد می شود. در حالی که مردها چنین ستمی را متحمل نمی شوند. از این ستم به عنوان ستم جنسی یاد می کنیم. عامل چنین ستمی به زنان چه کسانی هستند؟

پاسخ فمینیست ها به این سوال خیلی ساده است: مردها.

اما مارکسیست ها جواب دیگری به این سوال می دهند. اتفاقاً درست در پاسخ به چنین سوالی است که فمینیسم و مارکسیسم در اساس در مقابل هم قرار می گیرند.

در نگاه اول و در برخوردی که فقط به ظواهر امور توجه می کند، دلیل وجود ستم در جامعه خود مردها هستند. مثلاً می توان به کنج بسیاری از خانه ها رجوع کرد و دید که در جایی که قرار است محل امن و پر مهر و محبتی برای همه افراد آن به طور مساوی باشد، از جانب مردهای خانواده، گاه چنان ظلم و بی عدالتی ای علیه زنان روا داشته می شود که خانه را هم مثل جامعه و مدرسه و کوچه و خیابان برای بسیاری از زنان ناامن کرده است. این موضوع به خصوص در مورد زنان طبقات کارگر و زحمتکش صادق است. این زنان زحمتکش علاوه بر اینکه مثل مردهایشان از استثمار و ستم طبقاتی رنج می برند، در خانه نیز تنها به دلیل زن بودنشان هدف انواع رفتارهای زورگویانه قرار میگیرند. همچنین فکر نمی کنم هیچ زنی در این اتاق پیدا شود که به نوعی بی عدالتی ای را به جرم زن بودن خود از طرف جامعه و یا مشخصاً از طرف مردی، اگر نه در خانواده، حداقل در اجتماع تجربه نکرده باشد.

اگر به جامعه ایران نگاهی بیاندازیم ستم مضاعف بر زنان را در ابعادی بسیار گسترده و با شدت هر چه بیشتری مشاهده می کنیم و می بینیم که بسیاری از زنان با سرنوشت های غم انگیز و غیرانسانی ای مواجه می شوند که به رویدادهای هر روزه کشور ما تبدیل شده اند. علاوه بر همه ستمهای شدید طبقاتی، آنها از طرف رژیم حاکم به دلیل قوانین زن ستیز و مجازاتهای قرون وسطایی اش و تبلیغاتی که بر علیه آنها وسیعاً اشاعه

یافته و آنها را مورد توهین و تحقیر قرار می دهد به طور روزمره مورد ظلم قرار دارند. اینها تازه علاوه بر مقررات و اعمال جنایتکارانه ای است که در کوچه و خیابان توسط چماقداران رژیم علیه زنان پیاده می شود. درچنین رابطه ای حتی اگر کسی سطحی ترین نگاه ها را هم به مسأله ستم جنسی داشته باشد نمی تواند صرفاً این ستم را با "وجود جنس نر" یعنی مردها توضیح دهد. چون اتفاقاً علاوه بر این که زنان مرتجع اسلامی در میان مقامات کشوری صاحب رأی و نظر هستند بلکه بسیاری از عاملین اجرائی چنان ستم هائی بر علیه زنان تحت ستم در جامعه ایران، خود زنان وابسته به حکومت می باشند که گاه در اجرای مقررات ارتجاعی و ظالمانه جمهوری اسلامی علیه زنان تحت ستم جامعه غلیظ تر و خشن تر از مردهای هم طبقه ایشان رفتار می کنند.

وقتی با چنین واقعیت هائی مواجه می شویم، می بینیم که جواب این سوال که عامل اصلی ستم جنسی بر زنان چه کسانی هستند برخلاف آنچه فمینیست ها جلوه می دهند چندان هم ساده نیست؛ و به راحتی نمی شود گفت "مردها" و گریبان خود را رها کرد.

من مایلیم روی این موضوع تأکید کنم که اساساً نوع بررسی ها و نتیجه گیری های ما از مسایل اجتماعی و راه حلها و وظایفی که در پیش روی خودمان قرار میدهیم و درست و یا نادرست بودن آنها، همگی بستگی به این دارد که دنیا را با چه دیدگاه و جهان بینی ای نگاه میکنیم. تفکری که به اسم فمینیسم شناخته شده، چه از نوع لیبرال آن باشد و چه آنچه به اسم سوشیال فمینیسم مشهور شده و یا در ترم جدید به اصطلاح مارکسیسم فمینیسم، ستم بر زن را از دریچه تئوری پدرسالاری که در آن مرد عامل اصلی ستم بر زن شمرده می شود نگاه می کند. یعنی موقعیت فرودستی زنان در جامعه را با سلطه مردها بدون توجه به تعلق طبقاتی آنها بیان می کند، و یا آن را با خشونت که گویا در مردها ذاتی است تشریح می کند. درحالی که پدر سالاری یا مردسالاری خود محصول جوامع طبقاتی است و این جوامع با سیستم های استثمارگرانه و ستمگر خود اساساً به مردسالاری نیاز داشته و آن را حفظ و تقویت می نمایند. در جامعه طبقاتی کنونی که سرمایه داری حاکم است، سرمایه داران بیشترین نفع را از مردسالاری و ستم بر زنان می برند. فقط به عنوان یک نمونه صنعت پر سود پورنوگرافی را در نظر بگیرید. درست با تحقیر زنان و کالا کردن جسم و روح او در این سیستم است که چنین به اصطلاح صناعی در جوامع براه افتاده است.

مردسالاری و فرهنگی که آن را توجیه می کند، قرنها در جوامع طبقاتی بازسازی شده است. طبق قوانین و رسومات مبتنی بر این فرهنگ ارتجاعی است که از یک طرف مردها خودشان را برتر و مالک زن می دانند و از طرف دیگر زنان نیز خود را ضعیف می دانند و فکر می کنند که گویا طبیعی است که انسان درجه دو تلقی شوند. این فرهنگ ارتجاعی که با مذهب نیز در آمیخته است، شدیداً در اعماق جامعه استثمار شده ما ریشه دوانده است و 28 سال است که رژیم جمهوری اسلامی با اعمال انواع سیاست های زن ستیزانه در جهت گسترش و تقویت آن تلاش می کند.

بنابر این آنجا که فمینیست ها پروسه پیچیده ستم مضاعف بر زنان در جامعه سرمایه داری را به مقوله یک بعدی "رفتار مردانه" تبدیل میکنند، مارکسیست ها توضیح می دهند که به اصطلاح رفتار مردانه یا به زبان دیگر ستم مرد بر زن خود حاصل جوامع طبقاتی است و اگر قرار است چنین ستمی واقعاً از بین برود باید با

علت در افتاد و نه با معلول. یعنی باید اساس مبارزه خود را بر علیه سیستم طبقاتی کنونی یعنی سرمایه داری متمرکز کنیم و نه بر علیه مردها و مبارزه برای رهائی زنان را در این مسیر پیش ببریم.

با این مقدمه فکر می کنم با روشنی بیشتری بشود نظر فمینیست ها را در مورد خشونت هائی که در جامعه بر علیه زنان صورت می گیرد، به نقد کشید.

یکی از نظرات فمینیستی که دلایل خشونت علیه زن را از دیدگاه خود توضیح میدهد مربوط به نظرات فمینیستی به نام "سوزان براون میلر" است که کتابی را به نام *Against Our Will* (برخلاف خواست ما) در سال 1975 نوشته. این کتاب مورد تبلیغ برخی فمینیست های ایرانی قرار دارد که مدعی اند موضوع فوق در آن به خوبی تشریح شده، کاری که گویا کمونیست ها انجام نداده اند و باید از این کتاب بیاموزند!!.

در هر حال براون میلر در صفحه 14 و 15 این کتاب، چکیده نظر خود را اینطور بیان می کند:

Man's discovery that his genitalia could serve as a weapon to generate fear is one of the most important discoveries of prehistoric times, along with the use of fire and the first crude stones axe. ... which all men keep all women in a state of fear.

یعنی در دوران ماقبل تاریخ همراه با کشف آتش و اختراع اولین تبر سنگی، مرد کشف کرد که می تواند از خصوصیات و توانایی فیزیکی اش برای تجاوز به زن استفاده کند. و این کشف تجاوز به عنوان سلاحی برای ایجاد وحشت در همه زنان، یکی از مهمترین کشفیات مرد در دوران ماقبل تاریخ است.

این نظر براون میلر که معلوم نیست از کدام تحقیق نتیجه گیری شده، با آنچه که ما از مارکسیسم در مورد تاریخ تکامل انسان آموخته ایم مغایرت دارد.

همانطور که می دانید، مارکس و انگلس با اتکاء به همه علوم و تحقیقات و نظریات اقتصادی و اجتماعی که تا زمان خود در تاریخ بشریت وجود داشت، قانونمندی های حاکم بر تاریخ جوامع بشری را کشف کردند. آنها ثابت کردند که نه فقط انسان خود محصول کار است بلکه انسانها در جریان زندگی برای تأمین معاش شان به تکامل ابزار تولید پرداخته و بر مبنای آن در هر دوره ای مناسبات اقتصادی و اجتماعی خاصی را در بین خود بوجود آورده اند؛ و بر اساس این مناسبات، آداب و رسوم، افکار و فرهنگ و غیره نیز در هر دوره وضع و شکل خاص خود را در بین آنها یافته است.

در کتاب انگلس "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت." تکامل خانواده در ارتباط با تکامل ابزار کار و مناسبات تولید توضیح داده شده است. با مراجعه به این کتاب که خود بر مبنای سال های طولانی تحقیق دانشمندان مختلف نوشته شده، می بینیم که انسانهای اولیه از گروه های نسبتاً کوچک تشکیل شده بودند که از دانه ها و ریشه های گیاهان وحشی و حیوانات تغذیه کرده و در گروه های کوچک در پناهگاه های طبیعی (غار و درخت و ...) با هم زندگی میکردند. انسانهای اولیه با کمک همدیگر برای بقای نسل در نبرد مداوم و دشوار و دائمی با طبیعت بودند. انسان از همان ابتدای تکاملش از حیوان به انسان، به طور طبیعی و اجباراً

موجودی اجتماعی بود و به شکل گروهی زندگی میکرد. به همین خاطر برخلاف تصور براون میلر، اولین چیزی که انسان آموخت، تجاوز نبود. بلکه اولین چیزی که آموخت این بود که بقای او به عنوان فرد متضمن بقای دیگر افراد گروه، دفاع افراد از یکدیگر در مقابل دشمنان و خطرات طبیعی و حفظ صلح و همکاری در گروه بود. چرا که بقای گروه در گروی بقای تک تک افراد بود و همینطور برعکس، بقای هر فرد از گروه در گروی بقای افراد دیگر و بقای کل جمع بود. البته درست است که خشونت هم یکی از رفتارهای بسیار متعدد و متنوع انسانی است و اشکالی از آن هم حتماً در جوامع اولیه وجود داشته. اما دادن اهمیت اساسی و پایه ای به خشونت به عنوان عامل زیربنایی رابطه قدرت و روابط اجتماعی جامعه اولیه (و بخصوص تصور اینکه تجاوز از کشفیات اولیه مرد برای کسب قدرت بر زن بوده) بر مبنای تحقیقات علمی نمی تواند درست باشد.

کتاب براون میلر پر از این تصورات غیر علمی است. به عنوان مثال در صفحه 14 (پاراگراف آخر) میگوید:

One of the earliest forms of male bonding must have been the gang rape.

یعنی اولین دوستی های مردها هم در رابطه با تجاوز گروهی به زنان بود.

کلاً این ها خیالات و تصوراتی است که برخی از فمینیستهای غربی از تاریخ جوامع بشری و روابط اجتماعی انسانها در ذهن دارند، که البته با چنین دیدگاهی ادعا هم می کنند که میتوانند به ستم علیه زنان خاتمه بدهند.

اما برخلاف چنین خیالاتی، بر مبنای تحقیقات علمی، ثابت شده است که در طول تاریخ بشر نوعی از جوامع برابر وجود داشته اند که از آنها به عنوان کمون های اولیه نام برده شده است. در این کمون ها مالکیت خصوصی وجود نداشت. چون تولید اساساً در حدی نبود که کسی بتواند چیزی را فرداً به مالکیت خود درآورد. همه چیز حتی فرزندان به طور طبیعی متعلق به قبیله بودند. حتی تقسیم کاری که در میان انسانهای اولیه وجود داشت، بر اساس قانون تکامل و نیاز انسان برای همکاری زن و مرد در بقای نسل بود. به عنوان مثال مرد ناگزیر بود که مدت طولانی برای شکار از قبیله دور شود. اما زنان که به طور طبیعی همیشه بچه های کوچک داشتند و باید از آنها مراقبت میکردند، نمی توانستند از محل سکونت قبیله دور شوند. بنابراین هر مسئولیتی به فرد یا گروهی از افراد واگذار میشد به این دلیل بود که توانایی و امکانات طبیعی بیشتری را در آن مورد داشتند. حوزه زندگی اجتماعی جدا از حوزه زندگی شخصی نبود و هر کس بر اساس توانائیش برای گروه کار میکرد.

هنوز هم آثار این نوع همکاری ها را در رسومات قبایلی در گوشه و کنار دنیا می بینیم که بر اساس تقسیم کار طبیعی و در جهت حفظ بقای فرد فرد گروه و برای جلوگیری از تسلط گروهی از افراد بر افراد دیگر گروه ایجاد شده اند.

به عنوان مثال در قبایل اسکیمو کانادا، کشوری که من زندگی می کنم، رسوماتی برای شکار وجود دارد که نسل به نسل از قرنهای پیش حفظ شده است. رسم شکار در اسکیموها به شکلی است که در آنها گرایش و نیاز به عدالت اجتماعی و برتری منافع جمع به منافع فرد رعایت شده است. به عنوان مثال شکار خوک دریایی به

شکل گروهی توسط حداقل 3 نفر انجام می شود. در روی اقیانوس یخ زده سوراخهایی ایجاد میکنند، یک یا دو نفر مسئول پرتاب نیزه هستند و بقیه خارج کردن شکار از آب. وقتی که شکارچی ها به دهکده برمی گردند، هیچکدام از آنها و افراد خانواده اشان حق تقسیم گوشت شکار را ندارند. افرادی که دورترین نسبت را با شکارچی ها دارند، گوشت را تقسیم می کند. بهترین قسمت گوشت اول به بیماران و افراد مسن داده میشود و آخرین نفراتی که سهمشان را می گیرند شکارچی ها و خانواده هایشان هستند. این رسم در قبایل کوچک دورافتاده ترین مناطق قطبی حفظ شده.

البته خانواده هیچوقت شکلی را که ما امروز از آن در ذهن داریم در آن زمان نداشت. در آغاز ازدواج گروهی در بین زنان و مردان برقرار بود که به تدریج نیز شکل های مختلفی به خود گرفت. این نکته ای بسیار مهم است که بدانیم که در اشکال مختلفی که خانواده در طی قرون به خود می گرفت، هنوز فرزندان با مادر شناخته می شدند و حق مادری مرسوم بود و نه حق پدری. اینها همه مسایلی است که در کتاب "منشاء خانواده" با جزئیات هر چه بیشتری مورد بحث قرار گرفته و نشان می دهند که اظهارات فمینیست هائی چون براون میلر (که به توصیه فمینیست های ایرانی کمونیست های ما باید از او یاد بگیرند!!) در رابطه با خشونت دسته جمعی مردان علیه زنان و لگد زدن و گاز گرفتن زنان برای دفاع از خود تا چه حد تخیلی و از ایستا دیدن شکل خانواده در همه طول تاریخ بشر ناشی شده است.

وقتی که انسانهای اولیه، به فلزات دست یافتند و کشاورزی و دامداری آموختند، توانستند میزان تولید مواد غذایی را تا حدی بیش از احتیاجات فوری اشان افزایش دهند. انسان آموخت که می تواند غلات (مثل گندم و جو و برنج و غیره) را ذخیره کند و حیوانات بزرگ را اهلی کند که ذخیره گوشتی مهمی بودند. در نتیجه اولین ثروتهای انسان، غلات و احشام بودند که ارزش مبادله ای هم یافتند.

در نتیجه افزایش تولید غذا، بخشی از انسانها از شرکت در کار تولیدی آزاد شدند. مردها که به دلیل تقسیم طبیعی کار، شکار و دامداری را انجام میدادند به مالکین ثروتهای تولید شده تبدیل شدند. یعنی قرار گرفتن ابزار تولید جامعه در دست مردها باعث قدرت اقتصادی آنها شده و آنها را نسبت به زنان در موقعیت برتر قرار داد. مرد برای حفظ موقعیت برترش نیاز به این داشت که ثروتش را از طریق قوانین ارث به فرزندانش منتقل کند. در نتیجه خانواده "تک همسری" جایگزین خانواده "همخون" و انواع دیگر خانواده های اولیه شد. حالا دیگر زن کاملاً در موقعیت فرودستی قرار داشته و به بنده و برده مرد تبدیل شد. به این ترتیب با تکامل جوامع بشری و بوجود آمدن مالکیت خصوصی به تدریج انسانها از مسیر رعایت اصول همکاری و تفاهم دور شده و همه رفتارها و رسوماتی که بشر به طور طبیعی برای بقا ایجاد کرده بود دستخوش تغییر و تحول شدند.

طبقه مالک به تدریج برای حفظ قدرتش در مقابل اکثریت جامعه، دولت و ارتش را نیز ایجاد کرد. نتیجتاً جامعه طبقاتی بوجود آمد و انسان اولیه که حفظ نسل خودش را و بقای فردی اش را در سلامت و بقای جمع میدید، تبدیل به انسانی شد که خودش و اموال خصوصی اش را مقدم بر منافع جمع می دانست. این فردپرستی و تقدس مالکیت خصوصی به ارزش جامعه طبقاتی تبدیل شد. در نتیجه نزاع ها و جنگها نیز برای حفظ و افزایش ثروتهای خصوصی طبقه مالک به وقوع پیوست. و همینطور انواع خشونت که خشونت مرد به زن از جمله آنست نیز در نتیجه همین ارزشهای جامعه طبقاتی و در جهت حفظ منافع طبقه حاکم، به وجود آمدند.

جای تأکید نیست که چشم بستن روی چنین واقعیت‌هایی در تاریخ جوامع بشری و توضیح موقعیت اجتماعی زن بر اساس خشونت‌های فردی مردها، به گونه‌ای که فمینیست‌ها تبلیغ می‌کنند، باعث می‌شود که پرده‌ای جلوی حقایق کشیده شده و دلایل ستم بر زن و همین‌طور راه‌حلهای آن از چشم توده زنان تحت ستم و آزادیخواهان پنهان بماند.

اگر خشونت بر علیه زنان را در مفهوم عام خود یعنی همه نوع ستمی که در جامعه بر علیه جنس زن اعمال می‌شود در نظر گیریم، ارتباط و تنیدگی این ستم با ستم طبقاتی را با وضوح هر چه بیشتری می‌توانیم در یابیم. خبرهای زیادی در این زمینه هر روز به گوش می‌خورد. مثلاً از بالا رفتن رقم خودکشی در میان زنان ایران می‌شنویم که وقتی سعی می‌کنیم دلایل آن را دریابیم، می‌بینیم که عمده‌ترین مسأله، فقر خانواده و وجود قوانین زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی و حاکم بودن سنت‌های مردسالارانه است. در خبری از هندوستان نیز می‌شنویم که دلایل مشابهی باعث خودکشی دختران جوان خانواده‌های فقیر در این کشور می‌شود. یا می‌شنویم که در هر سال میلیون‌ها زن و حتی دخترانی در سنین بسیار پائین وارد بازار سکس جهان می‌شوند. مثلاً امروز سوداگران دختران کم و سن سال عراقی را در کلوب‌های فحش‌های سوریه به فروش می‌رسانند. یا می‌دانیم که صدور زنان فیلیپین به بازار فحشاء در جهان زبازد همه است. عامل اصلی چنین وضعی جز سلطه سیستم سرمایه‌داری بر جهان نیست که از یک طرف باعث فقر و ناداری آن دختران شده و از طرف دیگر شرایط و امکان سوء استفاده سوداگران از جسم و روح آن دختران بی‌پناه در جامعه را برای سود اندوزی فراهم می‌کند.

از این‌ها گذشته یکی از آشکارترین سودی که خشونت بر علیه زنان و فرودست شمردن آنان نسبت به مردان برای سرمایه‌دار دارد این است که می‌تواند به زن صرفاً به خاطر این که زن است مزد و حقوق کمتری نسبت به مرد بپردازد. این واقعیتی است که ما امروز چه در جامعه ایران و چه در جوامع به اصطلاح مترقی جهان شاهد آن هستیم. اتفاقاً این موضوع در مقاله‌ای تحت عنوان "رواج فرهنگ زن‌ستیزانه در خدمت استثمار هر چه بیشتر کارگران" از رفیق اشرف دهقانی بطور واضح تشریح شده و نشان داده شده که چگونه نتیجه واقعی عملکردهای زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی و به طور کلی رواج فرهنگ مردسالاری در جامعه، سود مادی رساندن به سرمایه‌داران و حفظ سیستم سرمایه‌داری در ایران است. من به خاطر فرصت محدودی که دارم بیشتر از این به این موضوع نمی‌پردازم. در این زمینه شما می‌توانید به آن مقاله رجوع کنید. فقط روی این امر تأکید می‌کنم که هزاران نمونه را می‌شود مثال زد که نشان می‌دهند که مردهای طبقات تحت ستم از ستم بر زنانشان سود نمی‌برند هیچ، ضرر هم می‌کنند. بنابراین زمانی که مردان طبقات محروم جامعه طی مبارزات طبقاتی‌اشان آگاه شوند و به این واقعیت پی ببرند که ستم بر زن تنها به سود اربابان سرمایه‌دارشان است، آنگاه برای نابود کردن فرهنگ مردسالارانه در خودشان نیز قدم پیش می‌گذارد.

به طور خلاصه خشونت و اصولاً جرایم از هر نوعش به وضعیت اجتماعی بستگی دارد. جامعه‌ای که بر مبنای تقسیم نابرابر ثروت بنا شده، خشونت و از جمله خشونت بر علیه زنان نمی‌تواند در آن وجود نداشته باشد.

فمنیست ها به جای اینکه تجاوز و پورتوگرافی و اشکال دیگر خشونت علیه زنان را به عنوان نتیجه تحت ستم بودن و عدم قدرت و کنترل نداشتن اکثر افراد جامعه (زن و مرد) بر اغلب عرصه های زندگی اجتماعی و خصوصی آنان بدانند که اساساً در سیستم سرمایه داری چنین است آن را به مرد و به اصطلاح خصلت های مردانه و گاه نیز به همدستی مردها با سرمایه داران نسبت می دهند. به همین خاطر آنها زنان را به مبارزه با مردها حتی در زندگی خصوصی شان دعوت می کنند. در حالی که آموزش مارکسیستی به ما می آموزد که باید زنان و مردان محروم جامعه را به مبارزه متحدانه برای سرنگون کردن سیستم سرمایه داری که در ایران جمهوری اسلامی حافظ و پیشبرنده آن است تشویق نمود و جنبش زنان را در این راستا تقویت کرده و به پیش برد.

سیستم اقتصادی جامعه را اصل دانستن به این معنا نیست که از تلاش و مبارزه برای ایجاد تغییراتی هر چند کوچک در شرایط زندگی زنان به خصوص شرایط زندگی جهانی زنان زحمتکش در ایران باز بمانیم. ما باید همواره چه به مبارزه فرهنگی با فرهنگ و عادات و رسوم و ایدئولوژی های زن ستیز پردازیم و چه به هر طریقی که می شود برای تحقق همه خواسته های برحق زنان جامعه خود مبارزه کنیم. بحث ما با فمنیست ها این است که به هیچیک از این مبارزات نباید به تنهایی اکتفا کرد و ما موظفیم مبارزه برای تحقق خواسته های زنان را در راستای مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم از ایران به پیش ببریم.

بدون شک کار نقد اساسی از فمنیسم به این مطالب ختم نمیشود. امیدوارم در فرصت های دیگری بیشتر به این مسایل پردازیم.

سهیلا دهماسی

etehadezan@yahoo.com